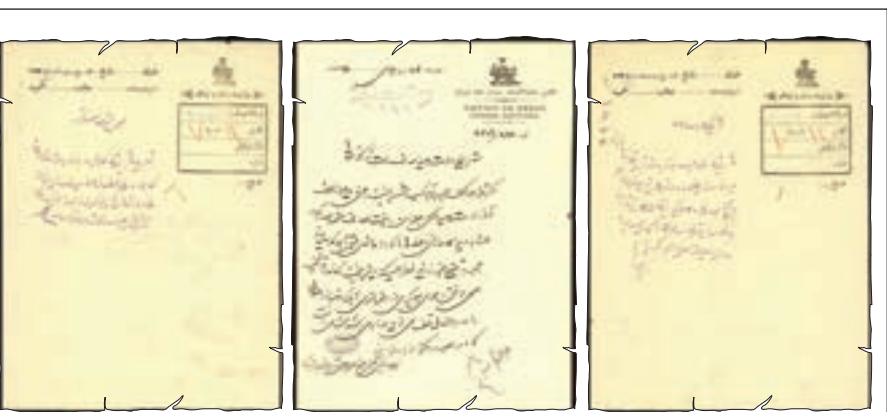


# فلجی که از میان اطفال رفت!

سیده نعیمه زینبی؛ براساس برآورد وزارت بهداشت، میزان مرگ کودکان زیر ۵ سال کشور در سال ۱۳۹۵، حدود ۱۶ نفر در هزار تولد زنده است. این آمار در سال ۱۳۵۷به ۱۵۴ کودک در هر هزار تولد زنده می‌رسیده و هرچه در بعد زمان به عقب بازگردیم، بر عدد این آمار افزوده می‌شود. زیرا گذر در گذشته ما را به دوران نکبت بار نبود بهداشت، دوا و درمان و نا آگاهی از بیماری‌ها می‌برد. جایی که حتی خبری از آب آشامیدنی سالم، حمام بهداشتی و امکانات حداقلی نظافت عمومی وجود نداشت و بیماری و مرگ سرنوشت بیشتر کودکانی بوده که جانی برای مقابله با انواع ویروس‌ها، باکتری‌ها و آلودگی‌ها نداشته‌اند.بیماری ویروسی فلج اطفال یکی از همین هزاران بیماری بی درمانی بوده که کودکان، سیری برای مقابله با آن نداشتند. هر چند که آمار دقیقی از این بیماری در میان کودکان آن زمان وجود ندارد با این همه برخی اسناد باقی‌مانده در شرح خاطرات سفرنامه‌نویسان یا شفاخانه حضرتی نشان می‌دهد به توجه به میزان بالای زاد و ولد در گذشته، تعداد مبتلایان چیزی بیش از حد تصور بوده است. مبتلایانی که بسیاری شان رنگ پزشک را به خودشان نمی‌دیدند و مرکز ثبت یا چیزی به نام آماربرداری هم نبوده که بخوانند مرگ و میرشان را در جایی سپاهه کند.

با شکل گرفتن سازمان حفظ‌الصحه در ابتدای قرن گذشته (قرن چهاردهم)، افزایش تعداد پزشکان، آگاهی به مسائل پزشکی و بهداشتی و پیشرفت پزشکی نوین در کشور، کم‌کم این سؤال برای مردم ایجاد شد که چرا کودکان پیش از آنکه به سن مدرسه برسند باید مرگ را تجربه کنند؟ پاسخ به این سؤال سبب شکل‌گیری حرکتی با عنوان واکسیناسیون عمومی در برابر بیماری‌ها شد که تجربه‌های ارزشمند ایرانی‌ها در آبله‌کوبی یکی از آن‌هاست. واکسیناسیون فلج اطفال یکی دیگر از مسیرهایی بود که طی کردن آن، امید به زندگی را به نوجوان این سرزمین بازگرداند. آمارهای پس از این دوران نشان می‌دهد که پیش از آغاز واکسیناسیون، سالیانه بیش از هزار کودک به بیماری فلج اطفال مبتلا می‌شدند، اما اکنون نزدیک به ۲۹ سال است که این بیماری هولناک در ایران ریشه‌کن شده است. روایت پیش‌رو گذری است بر تاریخ این بیماری در ایران و گام‌هایی که برداشته شد تا یک بیماری مسری از میان نازنده‌های سرزمینمان برود.



آبله کوبی در مشهد سال۱۳۳۵

● سال ۵۲در آغاز مسیر ریشه‌کنی در همه سال‌هایی که خبری از واکسن فلج اطفال نبود پدر و مادرها شاهد بودند که چطور جلوی چشمان دل‌بندانشان به بیماری مبتلا و روشنایی حضورشان به تاریکی مبدل می‌شود، اما نوبد یافتن یک سپر در برابر این بیماری مهلک در سال ۱۳۵۲ والدین زیادی را خوش‌حال کرد. نخستین گام برای واکسیناسیون عمومی کودکان در برابر این دلیل جان‌کاه در این سال برداشته شد. در روزهای ابتدایی خردادماه رسانه‌های آن زمان خبر واکسیناسیون برای کودکان زیر ۵سال را اطلاع‌رسانی کردند. همگام با دیگر شهرهای ایران، روزنامه‌های مشهد نیز با چاپ زیرنویس، اهالی محترم مشهد به خاطر داشته باشید، جمعه یازدهم خرداد روز تلقیح همگانی نوبت اول واکسن خوراکی فلج اطفال برای کودکان دو ماهه تا پنج ساله است، این مسئله را به شهروندان مشهدی متذکر می‌شدند.

از سوی دیگر اداره کل بهداشتی خراسان

با ارسال نامه به ادارات دولتی آن‌ها را در اطلاع‌رسانی این مسئله دخالت می‌داد. در یکی از این نامه‌ها که برای آستان قدس رضوی فرستاده شده است، حدود ۲۰۰ برگ اطلاعیه ضمیمه شده تا در میان کارمندان این اداره توزیع شود. در این اطلاعیه که در سراسر شهر پخش شد، جزئیات این برنامه به خوبی بیان شده است: «اداره کل بهداشتی خراسان برای تأمین سلامت کودکان شماروز جمعه ۱۱ خرداد ماه ۱۳۵۲ را برای تلقیح واکسن خوراکی فلج اطفال برای سنین دو ماهه تا پنج ساله در نظر گرفته است. از لحاظ رفاه‌مراجعین، یانصد مرکز ثابت تلقیح در نقاط مختلف شهر آماده شده است. شما هم در این امر مهم و حیاتی یار و مددکار هم‌نوعان خود باشید و به دیگران نیز اطلاع دهید و روز جمعه به نزدیک‌ترین مرکز تلقیح مراجعه و فرزندان دل‌بند خود را علیه این بیماری خطرناک واکسینه کنید».

● واکسینه کردن ۱۴۰ کودک

روز جمعه که تنها روز دریافت واکسن

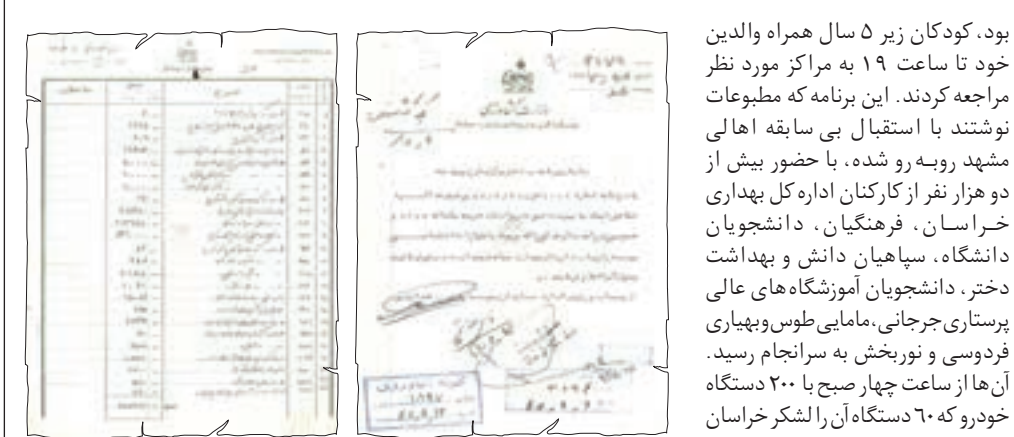
● واکسیناسیون از کی شروع شد؟

امروز ۲۶ فروردین، روز ملی ریشه‌کنی فلج اطفال است و هنوز خیلی‌ها طرح خانه به خانه برای خوراندن قطره فلج اطفال را در خاطر دارند. طرحی که پیش از آن (حدود یک قرن پیش) به صورت واکسیناسیون آغاز شد. نخستین مؤسسه‌ای هم که ساخت واکسن در ایران را کلید زد، انستیتو پاستور ایران بود که سال ۱۲۹۹ خورشیدی ساخته شد تا مصیبت طاعون، آبله و بسیاری دیگر از بیماری‌های عفونی را از سر کشور کم‌کند. حدود سال ۱۳۰۲ هم مؤسسه تحقیقات واکسن و سرم‌سازی رازی (که آن زمان نام بنگاه مایه‌سازی دامپزشکی حصارک نام داشت) به این جمع اضافه شد. دکتر حسین میرشمسی که عنوان پدر واکسن ایران را در پسوند



طرح واکسیناسیون کودکان در تهران دهه۵۰ قرن چهاردهم خورشیدی

نام خود دارد، سال ۱۳۵۲ پژوهشی در زمینه تولید واکسن ضد فلج اطفال در مرکز سرم‌سازی رازی آغاز می‌کند و کار را به جایی می‌رساند که این واکسن به فهرست واکسن‌های تهیه شده در این مؤسسه افزوده می‌شود و می‌تواند سال ۱۳۵۵ واکسن ضد فلج اطفال را به تولید انبوه برساند. بنابراین پیش از سال ۱۳۵۲ با وجود اینکه مؤسسات واکسن‌سازی در ایران مشغول به کار شده بودند، ولی واکسن ضد فلج اطفال در میان تولیداتشان نبود و ایران برای اینکه بتواند با این بیماری مقابله کند باید آن را از دیگر کشورها وارد می‌کرد. همچنین قبل از سال ۱۳۵۲ واکسیناسیون برای همه کودکان در کار نبود و فقط بعضی از کودکان که به واکسن دسترسی داشتند در برابر این بیماری ایمن می‌شدند.



سند تأمین اعتبار برای تهیه مواد مورد نیاز در سرم سازی رازی

واکسینه شده‌اند. با اجرای این طرح گسترده در سراسر مشهد، امید به اینکه هیچ کودکی دیگر به دلیل فلج اطفال در کام مرگ نرود، افزایش پیدا کرد، اما مسئله به همین جا ختم نشد و فلج اطفال هم در همین نقطه به پایان نرسید.

البته همان موقع هم به والدین اعلام شد

که این واکسیناسیون دومرحله است و بین شش تا هشت هفته دیگر نوبت دوم آن اجرا خواهد شد. در پنجم مرداد ماه همان سال این‌روال تکرار شد و سختگوی بهداری کل خراسان اعلام کرد که تعداد ۱۴۰ هزار و یازده کودک در این برنامه



بازدید مقامات هندی از سرم سازی رازی در دهه۵۰ قرن چهاردهم

بعد باید یک زنجیره سردکننده هم می‌ساختیم تا با یخچال یا سردخانه متحرک این واکسن به اقصی نقاط کشور فرستاده می‌شد.»

● تاریخه‌کنی فلج اطفال

مرحله دوم این واکسیناسیون در اردیبهشت همان سال به مرحله اجرا در می‌آید و پوشش این بیماری را از ۳۰ درصد به بیش از ۹۵ درصد می‌رساند. سال بعد معلوم می‌شود که این یکپارچگی و تلاش، فلج اطفال را از کشور عزیزمان بیرون رانده است. همین موضوع هم سبب نام‌گذاری روز ۲۶ فروردین ماه، به «روز ملی مبارزه با فلج اطفال» می‌شود. البته پس از این هم برنامه واکسیناسیون در شهرهایی که در معرض این بیماری بودند ادامه یافته است. در مشهد و حاشیه آن نیز سال‌ها این روند تکرار می‌شود تا روزی که دیگر هیچ موردی از فلج اطفال در این شهر دیده نمی‌شود. چیزی حوالی دهه ۵۳ به پیش.



یادنوشته‌ای برای «محمدحسین تقوی کیلانی»

نویسنده کتاب خاطرات حکمت که دیگر در بین مانیتس

زنده‌دار خاطرات مشهد قدیم



حسین بیات

محمدحسین تقوی کیلانی همان‌طور که از نامش پیداست، اصالتا کیلانی است اما سال ۱۳۱۶ در تپل محله مشهد به‌دنیا آمد و رشد کرد. اولین پسر خانواده بود که از قضا و ناملایمات زمینی و آسمانی آن دوران به سلامت جست و بیماری‌های رایج آن روزها مانند آبله، سرخک، سیاه‌زخم، تب نوبه(مالاریا)، حصیه و... نیز گریانش را نگرفت تا سال‌ها بعد برای مردم مشهد از گذشته آن بگوید. او به اصرار پدر با تحصیلات حوزوی در مدرسه‌های خیرات‌خان و پریزاد شروع کرد. اما درسش را با تحصیل در مدرسه انوری که یکی از مدارس جدید آن دوران محسوب می‌شد، ادامه داد و در نهایت در دبیرستان «غزالی» تمام‌کرد و کمی بعد هم وارد بازار کار شد، گلدوزی و خیاطی. در بلبشوبازار آن روزها جذب حزب توده شد، اما سال ۱۳۳۳ تا دید همه دوستان و اطرافیانش را دستگیر می‌کنند، برای سه‌سال به تهران مهاجرت کرد و در منزل خواهرش پناه گرفت. آب‌ها از آسیاب افتاد، اما او آدم دیگری به مشهد برگشت؛ کسی که متوجه پوچی افکار احزاب آن زمان شده و دیگر عضو هیچ حزبی نشد. مدتی بعد عزم خدمت سربازی کرد و در شهریور ۱۳۳۹ پس از پایان خدمتش به استخدام آستان قدس رضوی درآمد و در ادارات مختلف آن، چون اراضی، اداره امور قضایی، املاک قوچان و کتابخانه مرکزی مشغول به کار شد. سال ۱۳۴۲ با مطالعه مجله «توفیق» به نوشتن شعر و داستان گرایش پیدا کرد. نتیجه این گرایش همکاری با مجله توفیق و روزنامه خراسان بود و البته چاپ و انتشار ۵ کتاب از دهه ۶۰ به این‌طرف، «ده داستان»، «فرهنگ نام‌های شاهنامه»، مجموعه شعر «صهای عشق»، «خاطرات حکمت» (خاطرات مشهد قدیم) و «در آستان جانان» خاطرات خدمت در آستان قدس رضوی) که مرجع بسیاری از وقایع تاریخی مشهد هستند.

خودش مهم‌ترین کتاب و نقطه عطف تلاش‌هایش را در سال‌های بسیار نویسندگی و قلم‌زدن، کتاب «خاطرات حکمت» می‌دانست که به «مشهد قدیم» نیز شهره است. این کتاب درواقع مروری بر بد خاطرات مشهد قدیم. از نام کوچه‌ها و محلات گرفته تا بناها و آداب و رسوم، وضعیت زندگانی و معیشت و هرانچه می‌توان با عنوان هویت مشهد در شمار آورد. خودش در توضیح علت نگارش این خاطرات می‌گفت: «پیش آمد که چندباری را به اروپا سفر کنم. در آنجا سری زدم به محلات قدیم شهرهای اروپایی. دیدم که در قلب دنیای مدرنیته، بناهایی سر به آسمان برافراشته‌اند که قدمت آن‌ها به پنج‌قرن قبل می‌رسد. تحقیق که کردم، شنیدم شهرداری حتی اجازه نمی‌دهد یک میخ به دیوار این بناها کوبیده شود، چه برسد به اینکه ناغافل پای پروژه‌ای شهری وسط بیاید و همه را لگدکوب کند و از بین ببرد. متأسفانه این را به‌چشم در مشهد خودمان دیدم. وقتی سال گذشته چرخي در کوچه‌پس کوچه‌های قدیم آن زدم و جز نام چند محله که اصلا شبیه دیدمشان نبودند، چیز دیگری به‌گوش و چشم آشنا نیامد. آن ساعت خوش حال شدم که حداقل توانسم با چاپ آنچه زندگی کرده‌ام، نام محلات و خاطرات مشهد قدیم را در کنج کتابی زنده نگه دارم.» این نویسنده و شاعر مشهدی سه‌شنبه گذشته (۲۲ فروردین ۱۴۰۲) در سن ۸۶ سالگی دعوت حق را لبیک گفت؛ یادش گرامی.

**چند روایت از مشهد قدیم به نقل کتاب خاطرات حکمت**

● پلو لوبویا یخته به‌جای نان!

یکی از چیزهایی که به دلیل جنگ و حضور متفقین در فاصله‌سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ گریبان‌گیر مردم مشهد شد، قحطی بود. به‌ویژه قحطی نان که قوت لایموت مردم و اولین مایحتاج زندگی آن‌ها بود. نان گندم که به‌کلی یافت نمی‌شد. به نانوبی‌ها روزانه مقداری جو تحویل می‌دادند تا با آن نان جو بپزند. حداقل ۳۰ تا ۴۰ نفر از زن و مرد و کودک جلوی دکان نانوبی جمع می‌شدند. هر که زورش بیشتر بود و بهتر می‌توانست فشار جمعیت را تحمل کند و به دیگران نیز فشار بیاورد، خود را جلوی پیشخوان نانوبی می‌رساند. در این میان گاهی کسی به هوا پریده و نان را از دست کارگر نانوا یا مشتری می‌قایید و سکه‌ای را به سمت نانوا پرتاب می‌کرد و به‌سرعت دور می‌شد. من و خواهرم - که او هم بیشتر از ۸ سال نداشت - ساعت‌ها در همین صف‌های بی‌سروسامی می‌ایستادیم تا شاید قرص نانی گیرمان بیاید، آن هم چه نانی! از سنگ‌ریزه و سیخ و شن گرفته تا سرگین حیوانات و پهن گاو در آن به چشم می‌خورد. نمی‌دانم آرد جو را با این مخلفات به نانوا می‌دادند یا اینکه کار خود او بود. تا اینکه همین نانوبی‌ها هم تعطیل شدند. مسئولان شهری چاره جالب و کاربردی اندیشیدند. به‌بلدیه (شهرداری) دستور دادند تا برنج و لوبیا تهیه کرده و در اختیار برخی عطاری‌ها و بقالی‌ها قرار دهند تا آن‌ها بپزند. این‌طور بود مدتی به‌جای نان، پلو لوبویا یخته می‌خوردیم. پدرم که شاید خودش خجالت می‌کشید کاسه به دست برای پلو لوبویا به عطاری یا بقالی برود، یک کاسه مسی بزرگ با یک تومان به من می‌داد و من می‌رفتم بازار مروی‌ها برای خرید پلو لوبویا!

● ارتباط قارقارکی!

تلفن در زمان تأسیس (دوره رضاشاه) معروف بود به تلفن قارقارکی. این تلفن در اختیار مقامات شهری، ادارات دولتی و برخی تجار و اعیان، اشراف و ثروتمندان قرار داشت. در کودکی فقط سیم‌های تلفن را در خیابان می‌دیدم و نیز می‌شنیدم که این سیم‌ها مربوط به تلفن است. گاهی اگر همراه بزرگ‌ترها به یکی از ادارات می‌رفتم، می‌توانستم خود تلفن قارقارکی را هم ببینم. مرکز تلفن مشهد در خیابان خاکی بود. از این مرکز به‌خانه‌مشتکران تلفن، یک‌رشته سیم کشیده می‌شد. بدین ترتیب رشته سیم‌های زیادی -حدود ۴۰۰، ۵۰۰ رشته - به‌وسیله تیرهای چوبی کنار خیابان کنار هم قرار می‌گرفتند تا مردم شهر مشهد صاحب تلفن شوند. با چرخاندن دستگیره فلزی تلفن، ارتباط با مرکز برقرار می‌شد و از تلفنچی خواسته می‌شد که شماره شخص مدنظر را متصل کند، خلاصه چهار کلام پشت تلفن صحبت کردن برای خودش مراسمی داشت.

شهر

شنبه  
۲۲ فروردین ۱۴۰۲  
شماره ۳۱۷

۱۵



تاریخ و هویت

تصویری از بازدید دانشجویان از سرم سازی رازی در دهه ۵۰ قرن چهاردهم خورشیدی